

نحو عربی و تسهیل آن با رویکرد زبان شناختی

جناب حسینی*

رویکرد بررسی زبان در زبان‌شناسی در چهار رویکرد عمده خلاصه می‌شود:

۱. رویکرد تطبیقی، که به بررسی رابطه بین دو یا چند زبان در درون یک خانواده زبانی می‌پردازد؛ مثلاً بررسی زبان‌های خانواده سامی، مثل کنعانی، آرامی.

۲. رویکرد تاریخی: بررسی زبان در گذر تاریخ است؛ یعنی بررسی یک پدیده زبانی از خلال دوران تاریخی و ثبت تحولات آن.

۳. رویکرد مقابله‌ای: این رویکرد به بررسی پدیده‌های دو زبان یا دو لهجه با هدف دست‌یابی به گونه‌های متفاوت میان آن دو می‌پردازد. در این رویکرد، شرط نیست زبان یا دو لهجه از یک خانواده زبانی باشد؛ بلکه می‌تواند از دو نوع متفاوت نیز باشد؛ مثلاً بررسی مقابله‌ای ویژگی‌های ترکیبی جمله در زبان عربی و انگلیسی و یا عربی و فارسی.

۴. رویکرد توصیفی: این رویکرد از مهم‌ترین رویکردهای حاکم در بررسی‌های زبانی در اروپا و آمریکا است. در توصیف به این اکتفا می‌کنیم که نشان دهیم گویندگان زبان، این گونه خاص زبان را چگونه به کار می‌برند و به هیچ وجه امر و نهی نخواهیم کرد که مردم فلان واژه دستوری را به کار ببرند یا نه.

با درآمدن دانش زبان‌شناسی (دانش شناخت و بررسی علمی زبان)، نقاط ضعف دستور سنتی آشکار گشت؛ چون در زبان‌شناسی شیوه بررسی زبان، توصیف حقایق زبانی است؛ اما دستور سنتی در پی تجویز قواعد برمی‌آید.

چکیده

در دستور سنتی، رویکرد غالب در بررسی زبان، رویکرد تجویزی است؛ اما رویکرد غالب در زبان‌شناسی، رویکرد توصیفی است. در رویکرد تجویزی، واجب و جواز، باید و نباید ... مطرح است؛ اما در رویکرد توصیفی، به توصیف زبان نوشتاری و گفتاری توجه می‌شود؛ یعنی ما صرفاً به بیان چگونگی آن گونه زبان که انتخاب کرده‌ایم، می‌پردازیم و از این پا فراتر نمی‌گذاریم؛ یعنی هیچ نوع قضاوت خوب یا بد، درست یا غلط درباره الگوهای زبانی‌ای که توصیف کرده‌ایم، نخواهیم کرد.

در این مقاله به دو مکتب مهم نحو عربی، «کوفه» و «بصره»، پرداخته می‌شود، که یکی گرایش توصیف‌گرایانه (مکتب کوفیون) و دیگری گرایش تجویز‌گرایانه (مکتب بصریون) دارد.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی، مکتب نحو بصره، مکتب نحو کوفه، نحو عربی.

در دستور سنتی تکیه بر فرض‌ها و مسائل ذهنی و انتزاعی است که بر زبان تحمیل می‌شود و عنایتی به زبان گفتار نیست؛ بلکه ملاک، زبان نوشتار است. در این روش، هرگاه نمونه‌هایی در زبان یافت شود که با آن تعاریف از پیش فرض شده یا وضع شده سازگاری نداشته باشد، باب انواع توجیه و تأویل گشوده می‌شود. اما زبان‌شناس به آنچه گفته می‌شود، علاقه‌مند است، نه آنچه که فکر می‌کند باید گفته شود؛ بنابراین به کار بردن عباراتی چون «باید، لازم است، جایز است، واجب است»، که در دستور سنتی فراوان به کار می‌رود، و همچنین مسائلی چون «خوب یا بد، درست یا نادرست، صحیح یا غلط، دستوری یا غیردستوری، و پذیرش بهترین مرجع تقلید گفتار»، از نظر زبان‌شناسی از اعتبار چندانی برخوردار نیست.

تجویزگرایی در نحو بصره آن چنان قوی بود که به قرائت قرآن چندان استشهاده نمی‌کردند و ظاهراً قبل از وضع اصول و قواعد، استقرار کاملی انجام نمی‌دادند و از سر علاقه‌ای که به قواعد و قوانین موضوعه داشتند، هنگام برخورد به نمونه‌های زبانی، از پذیرش آنها سر باز می‌زدند؛ مثلاً در باب «إِنْ» و هر دو جزء آن (اسم و خبر) که موجب نصب هر دو جزء می‌گردد، با وجود نمونه‌های زیر، آنها را نمی‌پذیرفتند:

یا لیت ایام الضبا رواجاً (ابن عقیل، ۱۹۶۴: ۳۴۸)
لعل زیدا أخاناً (عباس حسن، بی تا: ۵۰ - ۵۱)

از ویژگی‌های نحو بصره، تکیه بر قیاس است. قیاس آن چنان سیطره خود را بر ذهن نحویان عرب گسترانده بود که شخصی چون ابن‌انباری، همه نحو را قیاس می‌دانست و می‌گفت: «الْحَوْ عَلْمٌ بِالْمَقَابِيسِ الْمَسْتَنْبِطَةِ مِنْ إِسْتِقْرَارِ كَلَامِ الْعَرَبِ، فَمَنْ أَنْكَرَ الْقِيَّاسَ فَقَدْ أَنْكَرَ الْحَوْ» (ابن انباری، ۱۹۷۵: ۹۵).

گویی بنا بر این بوده است که در تدوین دستور زبان، مباحث دستوری باید به نوعی مستدل گردند و از شیوه قیاسی استنتاج شوند؛ لذا در بحث علل، به سه نوع علت نحوی، آموزشی، قیاسی و جدلی اعتقاد داشتند (طلال، ۱۹۹۳: ۶۰).

در علل آموزشی، از راه قیاس می‌توان به ساخت‌های جدید صرفی دست یافت؛ مثلاً اگر عرب می‌گوید «قَامَ زَيْدٌ فَهُوَ قَائِمٌ»، به ساخت اسم فاعل پی می‌بریم و اگر سؤال شود چرا «زیدا» در جمله «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ» منصوب است، گفته می‌شود «لأنَّها تنصب و ترفع الخبر». در اینجا از قیاس خبری نیست؛ اما در علل قیاسی اگر کسی بپرسد چرا «زید» در «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ» به وسیله «إِنَّ» منصوب شده است؟ می‌گوییم چون «إِنَّ» شبیه فعل متعدی است و چنین شباهتی کافی است تا مثل آن عمل کند و مصوب «إِنَّ» شبیه مفعول است و مرفوع آن فاعل (زجاجی، بی تا: ۶۶).

اما درباره علل جدلی، مسئله عامل می‌تواند بهترین نمونه برای

بیان نگرش فلسفی منطقی نحویان باشد؛ مسئله‌ای که برای نحویان عرب، بویژه نحویان بصره، از اهمیت زیادی برخوردار است. اساساً اصطلاح عامل و معمول، که یادآور علت و معلول است، بیانگر این نکته است که از حیثیت عقلانی، چیزی موجب تأثیر در چیز دیگری می‌گردد، و گرنه از نظر عقلی، وجود یک معمول بدون علت ممکن نیست. نحویان بصره با برگرفتن مسئله عامل، هر جا که برای یک حرکت اعرابی عامل نمی‌یافتند، دچار تأویل می‌گشتند؛ مثلاً در توجیه علت رفع فعل مضارع، که یکی از موارد اختلاف میان نحویان کوفه و بصره است، کوفیان تنها به عدم وجود عوامل نصب و جزم بسنده کرده‌اند؛ ولی بصریان معتقدند فعل مضارع به این علت مرفوع است که در جایگاه اسم قرار گرفته است و مبتدا هم که مرفوع است (ابن انباری، ۱۹۶۱: ۵۲۲).

این نمونه‌ای از تلاش برای مستدل کردن قوانین نحوی بود. اما درباره شیوه تحلیل نحویان کوفه، باید گفت روش کوفیان بر سماع مبتنی است، که این همان مبنای بررسی روش توصیفی است. در روش توصیفی، یعنی «بررسی زبان به شیوه علمی، توجه به زبان گفتار، عدم توجه به قیاس و منطق ارسطویی، بررسی سطوح زبانی بر اساس تحلیل ساختاری، تحلیل کارکردی و معناشناختی» (نوزاد حسن، ۱۹۹۶: ۳۰).

از ویژگی‌های مهم مکتب نحو کوفه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تکیه به مثال واحد و یا تعمیم دادن یک پدیده و قیاس به آن.
۲. تکیه به شعر و کلام نادر و مبنای قاعده قرار دادن آن.
۳. تکیه بر شعر و روایت و عدم تکیه به قوانین منطق و فلسفه (احمد مختار، بی تا: ۱۱۱).

معمولاً در آغاز همه کتاب‌های صرف و نحو عربی به مباحثی چون حروف عله و حروف صحه، همزه قطع و وصل، حروف شمسی و قمری و نظایر آن برمی‌خوریم، که بیان آشکار این است که نویسندگان این کتاب‌ها در تجزیه و تحلیل خود، خط را در نظر داشته و به مطالعه زبان از راه خط و نوشته در آمده‌اند

معمولاً در آغاز همه کتاب‌های صرف و نحو عربی به مباحثی چون حروف عله و حروف صحه، همزه قطع و وصل، حروف شمسی و قمری و نظایر آن برمی‌خوریم، که بیان آشکار این است که نویسندگان این کتاب‌ها در تجزیه و تحلیل خود، خط را در نظر داشته و به مطالعه زبان از راه خط و نوشته در آمده‌اند

۵. دوری گزیدن از روش‌های منطقی و تأویلاتی که مخالف با ظاهر است (مخزومی، ۱۳۵۵: ۴۵۰).

لذا مشاهده می‌شود که شیوه کوفیان به طبیعت زبانی نزدیک‌تر است.

با توجه به آنچه گفته شد و برای ایجاد وحدت رویه در کتاب‌های نحو عربی و دوری از تشّت و پیچیدگی، که موجب اخلال در یادگیری می‌شود، باید نحوی تدوین گردد که ناظر بر امور زیر باشد:

۱. نحوی وظیفه ندارد بر سخنگویان و اهل زبان قاعده‌ای را تجویز کند و یا اسلوبی را اشتباه اعلام کند؛ «چون این گونه نیست که کلمات دارای یک معنای واقعی در برابر معانی کاذب باشند. هر معنا که اهل زبان به یک کلمه بدهند، در آن شرایط خاص خود، خود به خود معنای واقعی آن کلمه خواهد بود» (هال، ۱۳۵۶: ۹)

۲. نحو همیشه در تحوّل است؛ چون زبان همیشه متحوّل می‌شود. زبان از پدیده‌های بسیار سیال است و چون دیگر پدیده‌های اجتماعی، دستخوش تغییر و تحوّل دائمی می‌گردد. باید به خاطر داشته باشیم که وقتی زبان‌ها تغییر می‌کنند، دستخوش تباهر یا فساد نمی‌شوند (هال، ۱۳۵۶: ۹).

۳. در بررسی نحوی، باید به شیوه توصیفی عمل کرد.

۴. نحو باید تابع زبان باشد، نه زبان تابع قوانین نحوی.

۵. نگرش فلسفی داشتن به زبان، باعث دور شدن از طبیعت زبانی خواهد شد.

دستورنویسان سنتی، تجزیه و تحلیل ساخت زبان را در چهارچوب خط انجام داده‌اند و از این راه، سخت به گمراهی افتادند. در بسیاری موارد، بین حروف (در الفبا که به خط معروف است) و صداهای زبان (که به گفتار مربوط می‌شود)، تمایزی نگذاشته‌اند و تعاریف متناقضی به دست داده‌اند؛ مثلاً یک جا چنین می‌خوانیم که «حرف، صوتی است که به کیفیتی مخصوص از دهان برآید و تلفظ شود و آن کیفیت را حرکت (آهنگ) گوئیم»، و به دنبال آن می‌خوانیم که «حروف نقطه‌دار را معجمه یا منقوط نامند و حروف بی نقطه را مهمله یا غیرمنقوط. حرفی که به حرف بعد از خود نپیوندد، منفصله و حرفی که به حرف بعد از خود پیوسته شود، متصله نامند» (دستور پنج استاد، بی تا: ۴-۵).

آشکار است که اگر حرف صوتی است که به کیفیتی مخصوص

از دهان برآید، بحث نقطه داشتن و نداشتن و چسبیده بودن و نبودن درباره آن بی‌معنی است. این آشفتگی از اینجا سرچشمه گرفته است که نویسندگان، بین حروف الفبا و صداهای زبان فرقی قائل نشده‌اند. نظیر همین آشفتگی در کتاب‌های صرف و نحو عربی نیز مشاهده می‌شود؛ مثلاً در یکی از کتاب‌های صرف و نحو عربی که برای دبیرستان‌ها نوشته شده است، چنین می‌خوانیم: هر کلمه از ترکیب حروف به وجود می‌آید که آنها را الفبای زبان یا حروف هجا نیز نامند؛ مثلاً کلمه «شجر» از سه حرف ش، ج، ر تشکیل شده است. می‌دانیم که کلمه «شجر» از پنج صدا (šajar) ساخته شده است؛ ولی چون ملاک کار نویسندگان کتاب‌های صرف و نحو بوده نه زبان، در قالب این سه حرف توصیف شده است.

معمولاً در آغاز همه کتاب‌های صرف و نحو عربی به مباحثی چون حروف عله و حروف صحه، همزه قطع و وصل، حروف شمسی و قمری و نظایر آن برمی‌خوریم، که بیان آشکار این است که نویسندگان این کتاب‌ها در تجزیه و تحلیل خود، خط را در نظر داشته و به مطالعه زبان از راه خط و نوشته درآمده‌اند.

در اکثر دستورهای سنتی فارسی به مباحثی مانند غیرملفوظ، واو معدوله، واو و یاء معروف، واو و یاء مجهول برمی‌خوریم که همه از آمیختگی خط و زبان حکایت می‌کند؛ به عنوان مثال، تعریفی را که برای شناختن مصدر در فارسی داده‌اند، بررسی می‌کنیم: «و علامت مصدر آن است که در آخرش تاء و نون یا دال و نون باشد، به شرطی که هرگاه نون را از آن بردارند، فعل ماضی باقی بماند؛ مانند خواستن و رفتن و ماندن، که بعد از حذف نون، خواست و رفت و نهاد، که سوم‌شخص ماضی مفرد است، باقی می‌ماند» (دستور پنج استاد، بی تا: ص ۱۲۳). این مطلب فقط درباره صورت نوشته مصدرها صادق است؛ زیرا هیچ مصدر فارسی در تلفظ به تاء و نون ختم نمی‌شود و اگر قرار باشد مطابق این تعریف نون (n) را از پایان صورت گفتاری مصدرها برداریم، «سوم‌شخص ماضی مفرد» باقی نمی‌ماند؛ مثلاً اگر از آخر nahada و raftan و nahadan صامت (n) را برداریم، rafta و nahada باقی می‌ماند، که با تعریف بالا مغایرت دارد؛ ولی اگر بر اساس خط فارسی، که مورد نظر نویسندگان بوده است، عمل کنیم، نتیجه درست درمی‌آید.

چنانچه اشاره شد، آمیختن خط و زبان، یکی از نواقص عمومی دستورهای سنتی، بویژه دستور عربی است، که در نتیجه آن، برای هر قاعده و قانونی چندین استثنا قائل می‌شوند.

نتیجه

باید یک نحو وصفی جدید بر اساس زبان‌شناسی جدیدی که مردم در کلام روزمره‌شان به کار می‌برند، تدوین گردد؛ نه بر اساس نتایجی که دستورنویسان سنتی از فرض غلط خود دربارهٔ ثبات خیالی زبان گرفته و کوشیده‌اند تا برای زبان مورد نظر، دستوری «جامع» تهیه کنند که تمام قواعد زبان را در بر داشته باشد، تا از این راه از تشبث و آشوب در زبان جلوگیری شود و معاصران و آیندگان را راهنما باشد. ولی واقعیت این است که دستور یک زبان، هر قدر هم جامع و کامل و دقیق باشد، از ارزش ابدی برخوردار نخواهد بود و گذشت زمان از ارزش آن خواهد کاست؛ زیرا زبان تغییر می‌کند. بنابراین تصوّر اینکه دستور زبانی نوشته شود که ابدی و ازلی باشد، از تصوّرات غلط دستورنویسی سنتی است؛ لذا به نظر نویسنده، بعضی موضوعات مبهم در زبان عربی وجود دارد که می‌تواند حذف شود؛ یعنی با حذف آنها خللی در صرف و نحو ایجاد نمی‌شود؛ که امثال آن زیاد است؛ از جمله، وجوب استتار فاعل؛ چرا که وقتی کسی زبان عربی را می‌داند، دیگر نیازی به ذکر فاعل در بیان اعراب نداریم؛ و همچنین اعراب تقدیری و مانند آن؛ مثلاً کلمه‌ای مرفوع است، ولی به دلیل ثقل علامت اعراب آن ظاهر نمی‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که اگر اظهار آن ثقیل است، پس چرا در بیان، اعراب آن را ذکر می‌کنیم.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب.

کتابنامه

- ابن‌انباری، ۱۹۵۷، لمح الأدلّة فی أصول النّحو. تحقیق سعید الافغانی. سوریه: المطبعة الجامعة السوریه.
- -----، ۱۹۶۱، الإحصاف الطبعة الرابعة، بیروت: مطبعة السعادة.
- ابن‌جنی، بی تا، الخصائص. تحقیق محمد علی النّجار. ج ۱، قاهرة:

دارالکتاب العربی.

- ابن‌عقیل، ۱۹۶۴، شرح الفیه. تهران: ناصرخسرو.
- احمد مختار، عمر، بی تا، البحث اللّغوی عند العرب. قاهرة: دارالمعارف.
- اسمیت، نیل و دیگران، ۱۳۷۶، زبان‌شناسی نوین. ترجمهٔ جمعی از استادان زبان‌شناسی. چاپ اول، تهران: آگاه.
- باقری، مه‌ری، ۱۳۷۰، مقدمات زبان‌شناسی. چاپ اول، تهران: دانشگاه پیام نور.
- بدیع یعقوب، امیل، ۱۹۸۶، فقه اللغة العربیه و خصائصها. الطبعة الثانية، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حسن، عباس، بی تا، اللغة و النّحو. الطبعة الثامنة، مصر: دارالمعارف.
- حلمی، خلیل، ۱۹۸۸، اللغة العربیه و علم اللغة البینوی. اسکندریه: دار المعرفة الجامعة.
- زجاجی، عبدالرحمان بن اسحاق، بی تا، الإيضاح فی علل النّحو. تحقیق مازن مبارک. سوریه: دارالنفائس.
- سیوطی، جلال‌الدین، بی تا، الإقتراح فی أصول علم النّحو. تحقیق دکتر احمد محمد قاسم. قاهرة: نشر ادب الحوزة.
- سیبویه، ۱۴۰۴، الکتاب. قاهرة: نشر ادب الحوزة.
- ضیف، شوقی، بی تا، المدارس النّحویة. الطبعة الثانية، قاهرة: دارالمعارف.
- طلال علامه، ۱۹۹۳، تطوّر النّحو العربی فی مدرستی البصرة و الکوفة. الطبعة الاولى، بیروت: الفكر اللبناني.
- گروهی از نویسندگان، بی تا، دستور زبان فارسی (پنج استاد). تهران: چاپخانهٔ علی‌اکبر علمی و شرکاء.
- مخزومی، مهدی، ۱۲۵۵، مدرسة الکوفة. بغداد: دار المعرفة.
- مشکوة‌الدینی، مهدی، ۱۳۷۳، سیری در زبان‌شناسی. چاپ اول، مشهد: دانشگاه مشهد.
- نوزاد حسن، احمد، ۱۹۹۶، المنهج الوصفی فی کتاب سیبویه. الطبعة الاولى، بیروت: جامعة قاریونسس.
- هال، رابرت، ۱۳۵۶، زبان و زبان‌شناسی. ترجمهٔ محمدرضا باطنی. چاپ دوم، کتاب‌های جیبی.